

العابدین ترجمه جلد اول در مختار و ترجمه آداب الصالحین و خلاصه التکمیل در عقاید  
 و تحسین اخلاق و مطلوب الاطباء ترجمه موجز در زبان سهند در شهرت بر پروردگارش  
 فایده مخفی مانند که دخل و اعتراضی که و اصف بر کلام شعر ابکمال شوخی و پند در تذکره  
 خود نوشته بود اکثر آنرا بحسب مناسبت مقام درین رساله بکاشتم و همبست  
 بر اجوبه آن بکاشتم اکنون خدشات باقیه که بنام دیگر سخن طرازان است مع چند با  
 درینجا ارقام بسیارم و بیضافت طبع نکته همان میردازم هذا اوان الشرع

في المرام بعون الله المنتقم العلام

قولك قال سيدنا امير المؤمنين علي رضي الله تعالى عنه

خاتمة تهذيب الاخلاق رابع

انا ابن نفسي وكنيتي ابدو	من عجم كنت ومن العرب
ان الفتى من يقول ها انا اذا	ليس الفتى من يقول كانا ابا

ابن بنی بگویم که تعریف رباعی برین دو بیت صدوق نمی آید زیرا که اگر رباعی از  
 شجره اخر است ابتدایش مفعول باشد و اگر از شجره اخرم بود ابتدایش مفعولین گردد  
 این شعرا زین هر دو وزن غالب است شاید که معترض بر طریق عوام که از قصور هشتم  
 بحر متقارب ششم مقبوض انتم را که فاعول فعلین چهار بار باشد سگسته بحر میخوانند و دو

بیت و المطلع را در هر وزنی که بود رباعی می‌نامند سلوک ساخته و همچنین در بیت و المطلع

باؤل و ذبیح و طاسیر یانی و غیر هم را رباعی نوشته با طهارت عروض وانی خود برداشت

تبیح باید داشت که صاحب تذکره مراتب الجمال فن عروض را از عروض سنی

بی تغییر عبارت آمده بحسب فهم خود چیزی انتخاب نموده که از ان طالب عروض

را چندان فایده نیست و تذکره مذکوره که در اینجا است مطبوعه سریت و دوران از

سهولت و طباع اکثر جا در نقل غلطیها واقع شده خصوصاً در علم عروض اول

در بیان اجزای میزان بیت مثال و تذکره مجموع لفظ علن بجای لفظ علی واقع گشته

اگرچه وزن هر دو یکیت اما منظر یعنی مثال مجموعی آن که کم آر علی راس

جبل سَمَكْتَر باشد درست نخواهد بود و در پنج سدس احرم اشتر مقصود

مفعول فاعلن بفاعیلن بجای مفعولن فاعلن بفاعیلن کسر یافته و در غلط نامه

آخر کتاب اشاره بعلی لفظ مفعول و صحت لفظ مفعولن نموده سیوم و بحر

متدارک شمن سالم که وزنش فاعلن است مثبت بار مثالش سه

خط و حال ترا سگ ختن خاک ره

حسن و لطف ترا بنده شد مهر و

لفظ ختن بجای نخند و تالی قرشت بجای لفظ چین بحکم فارسی یابی مشاهه تحتانی از

غلطی ناسخ است زیرا که از لفظ ختن مصراع ناموزون میگرد و چهارم در بیان

انواع شعر نوشته که کلام منظوم هشت قسم است غزل قصیده ترجیع رباعی  
 قطعه فرد مشوی ستمط و اشده هر یک مع تعریف جداگانه بقید قلم در آورده و متصل  
 آن حال مستزاد هم بیان نموده پیش قسم مذکور نیست که ناسخین از سهونند هشت  
 نوشته اند یا غلطی از جانب مولف است اغلب که خطای مولف باشد زیرا که هشت  
 بجای نه نوشتن و مستزاد را از فهرست مذکوره ترک و دادن جرات ناسخین  
 نمی نماید پنجم در تعریف مستزاد نوشته که مستزاد آنست که بعد هر مصراع  
 فقره زیاده کرده شود مثالش  $\text{آن پادشاه اعظم یعنی حقیقت مانا در سینه}$   
 $\text{بود محکم میستی نمود پیدای ناگاه دلق آدم یعنی لباس سما پوشیده برآمد عینی}$   
 که شد هویدا برین هر دو بیت تعریف مستزاد صادق نمی آید بل از جمله  
 غزل است از آنکه در مستزاد بعد هر مصراع یا بیت فقره دیگر لازم افتاد  
 است و درین دو بیت یافته نمی شود و مثال مستزاد اینست  $\text{آن کسیت که تفریز کند حال که ارا در حضرت شاهی}$   $\text{یا که غفلت طبل چه خبر با و صبا}$   
 $\text{جز ناله و آبی یا مثال دیگر}$   $\text{رفتم به طبیب گفتمش بیماریم}$   $\text{یا از اول شب تا ببحر}$   
 $\text{بیدارم}$   $\text{یا در نام چیت}$   $\text{یا با تجمد تا کجا بغلیطه بایش قلم فرسایم}$   $\text{مشتی نمون از خوار}$   
 کیفیت تعجب از و اصف روی نماید که علم عروض و قافیه و صنایع شعری از مراتب الخیال

باندک تغییر الفاظی که کتاب نقل برداشته از آن نمود ساخته و غلطیهای مذکور  
 را با وجود ادعای نقادی و صرافانی بازار سخن عین است درست پنداشتند <sup>خسته</sup>  
 دیگر اینکه بیان اوزان رباعیه از عروض سیفی تحریر کرده و بحواله آن الشعات  
 نموده و در اقسام زحافات آن نوشته که هفتم فاع اول و دلیل در لغت یکوشی  
 و نصف پایان زبانت و چون فاع را از معانی بکبر بزدل گویند انتهی میگویم  
 که این محل عبرتست که با وجود دعوی لغت دانی و تالیف دلیل ساطع و غیره در  
 فن بدلیل از راه رست و در افتاده چه دلیل معنی راه و راه نمانده و آن در مقام  
 مناسبتی ندارد بلکه لفظ انزل را بهوز باید از آنکه زلل معنی نقصانست <sup>الاشعاع</sup> کما صحیح صایران  
 قول <sup>ع</sup> وفات اثر شفعای شیرازی در سن عشرين و مائه و الف واقع  
 گشته انتهی میگویم که در سه و از او بعد عشرين و مائه و الف واقع است  
 در ترجمه میرزاوندک مصنفاتش قلمی ساخته که تلیته الفواد فی قصاید از اوست <sup>ع</sup> المجلد  
 بعبار عربی و دو دیوان عربی قریب سه هزار بیت نوشته انتهی میگویم که بودن  
 و دو دیوان عربی از میر محض غلط است او هفت دیوان عربی دارد که در اینجا حاضرند  
 و جمله ایاتش ده هزار بشمار آمده چنانچه او خود در دیباچه آن هفت دیوان که سوم  
 بسعه شماره است تعداد آن فرموده حیث قال وهذه الدواوين

السبعة سوى امرأة الجمال وهي قصيدة نونية في وصف  
اعضاء المعشوقه من الراس الى القدم وسوى اللبذ وجتر  
في بحر الخفيف وهي مشتملة على سبعة عشر حكاية  
وجملة ابياتي بعد اتمام الديوان السابع بلغت عشرة الاف

در ترجمه مرزا بیدل نوشته که چون مرزا علیہ الرحمہ بعلم خدا و ادو خود شش از خلق  
معانی بسوی احداث مبانی چند محاورات نازہ پر راحت در ویدہ دل ہندیان  
چون مردک چشم منزلی حاصل ساخت اما مصطلحات مختصرہ او در چشم بلعاش  
عجم حکم شعر منقلب و شعر زاید کہ چون قذی موجب رحمت خانہ دیدہ ستغیر ساینہ  
لاجرم باہو کیریش کمر بستہ مولوی آزاد بلگرامی کہ فاضل علماء مفسف طبع بود  
در خواندہ عامہ بد اور این کسند شکر و جہ پاکیزہ ارشاد میفرماید کہ قرآن شریف  
با وصف آنکہ کلام اعجاز نظام قادر علی الاطلاق است مطابق مجاورہ مضامین  
بازل شدہ تا بعہم قریب تر باشد پس در زبان فارسی اگر چه محقق کامل چو بیدل  
باشد چون الفاظ تراشی کند چگونہ اہل محاورہ اور اسلام دارند مثل مرزا اور مرثیہ  
وزند خود نوشتہ است ہر کہ دو قدم خرام میکاشت ، از انکشم عصا بکف تراشت  
خرام کاشتن غریب محاورہ است اما خان آرزو در جمع النقایس تا ویات زیبا

و توجیہات پسندیدہ بکار برده نظایر مرزا از کلام اہل لسان مثل قول ظہور سے  
 عفو کا جرم درو و انمودہ بر محنت این تصرفات و الیان قلم و سخن کہ ہندی نژاد  
 باشند دلیل انی و بر مان ملی ثابت میکنند اما خود تصرف در محاورات نمیکند  
 انتہی مفاد کلام المولوی حقیر در بارہ خان جرات پرواز عرض می شوم کہ مثل سایر  
 چیزیکہ بر خودہ پسندی بر دیگر سے پسند کہ گویا ترجمہ حدیث شریف کا یومین  
 احد کہ حتی بچک خیمہ ما یجب لفقہ بفارسی زبان زد علما  
 کثرت عجب است کہ در دول فیض منزل خان آرزو و قہقی و منزلتی نہشت استہے  
 میگویم کہ بدو تصرف نکردن خان آرزو بنا بر این نبود کہ آن فی نفسہ بدست بکہ برای  
 کہ از استعمال محاوراتی کہ اکثر اشخاص بدان علم ندارند و زبان جہلا افتادون خصوصاً  
 پس این طعن و تشنیع کہ ترجمہ حدیث شریف در دول خان و قہقی و منزلتی نہشت  
 بروی متوجہ نمیکرد و چرا کہ او عمل برین حدیث فرمودہ امرنا انکم الناس  
 علی قدر عقولہم لغو و بانشہ من سوا الفہم و باید و نہت کہ بعد سرزایدیل اکثری  
 از اشخاص محاورہ و ان لغت عجم در ہند پیدا شدہ مثل خان آرزو و غیرہ کہ ہر کجا ہم  
 اعتراضات نامفہان دادند پس اگر خان آرزو ہسچمان محاورات را در اشعار خود  
 می آورد ہمان اشع معترض در کاسہ اش میبود کہ در بگجول شاہ ناصر علی انداختہ

فایده در اینجا باقتضای مقام رساله موجزه جناب مولانا آگاه طالب شانه شانه  
 بر جواب اعتراضی که برین میت واقع شده می نگارم و بی بده بسم الله الرحمن الرحیم  
 بر نفس شناسان مزاج سخن و نکته یا بان و قایق این فن هویدا و مبرهن باشد که مفرد است  
 لغوی و مرکبات اصطلاحیه هر زبان سماعت نه قیاسی بر که تتبع غیر لسان خود کند  
 او را از تقلید اصحاب آن محاوره کزیری بنود اصلا بر قیاس خود کاره بند و بر ضلالت  
 استعمال آنها لفظی مفرد باشد یا مرکب تراشد و بر صاحب زبان و مقصد آن هم  
 لازم بود که در تحریر نظم و نثر و لفظی تقلید زبان قلم ادبای آن کنند نه تقلید لفظی آنها  
 زیرا که بالاتفاق یکسان مضاف زبان و آسب باشد که در محاوره کسان مهمل انگارها  
 کنند و فصیح را گذاشته غیر فصیح را بر زبان آرند لکن در محاوره قلمی اصلا تساهل جایز  
 ندارند و این مصنون در کتب معتدله عربی و فارسی مبطل شایان اندراج دارد مقصود  
 اینست که مدارحمت استعمال بر زبان کلک که هر سلك ارباب نکال باشد و لفظ آنها  
 چنانچه خود اعتماد در انشاید تا محاوره سوقیه عرب و عجم چه رسد و از مر آنکه محاوره سماه  
 و قیاسی میت ادبای بلاغت انتهایی عرب اتفاق کرده اند برین که در تحقیق  
 الفاظ لغت و صرف و نحو با شعار بلغای جاہلیت و صدر اسلام با کرامت  
 استشهاد کرده اند نه با بیات مولدین یعنی آنها که بعد از خلاط عرب عجم نشو و نمایافته اند

چه بر محاوره اینها بسبب اختلاف مذکور اکتفا و نمانده لهذا درین فنون ثلاثه اشعار  
 اینها را سندی سازند و این معنی را در کتب شواهد تفسیر و حدیث و غیره ما شکرگاه  
 داشته اند مگر آنکه در معانی و بیان و بدیع سندی نتوانند شد چه مرجع آن بعقل است  
 و اختلاف مذکور بآر مجمل نیست خلاصه این تقریب و احسن التخلیص این تشبیه  
 آنکه زبان زد خاص و عام است و میرزا خود در خزانه عامه و خان آرزو در مجمع النقای  
 و مرزا قیقل در شجره الامانی آورده اند که در کلام محقق کامل مرزا عبد القادر سیدل  
 قدس سره خلاف محاوره فارسیان واقع شده زبده عبارت از او ای که مرزا  
 در زبان فارسی چیزهای غریب اختراع نموده که اهل محاوره قبول ندارند مثلا  
 مرزا محسنی در مرثیه فرزند خود دارد در اینجا میفرماید سه بر که دو قدم خرام میگذشت  
 از انگشتم عصابکف داشت شایسته کلام و خان آرزو فرموده که چون مرزا از راه  
 قدرت تصرفات نمایان در فارسی نموده مردم ولایت کاره لیسان آنها که از  
 اهل مهند اند در کلام این بزرگوار سخن با دارند و فقیر در صحت تصرفات صاحب  
 قدرتان مهند سخن نداند بلکه قایل است چنانچه در رساله داو سخن بر این ثابت  
 نموده هر چند خود تصرف میکند احتیاطا انتهى کلام لیکن هیچ محل مطعون را  
 در تذکره خود معین نموده و قیقل در فرج چهارم از شجره خود بعد سطرى چند گفته مصداق



این کلام است آنچه از مرزا بیدل علیه الرحمه نقل کنند که در مرتبه پسر خود محاوره خوام گان  
 ایجاد نموده و سبب غلطی که درین محاوره واقع شده هندی بودن مرزاست  
 اگر از خاک صفایان یاد بگردانند و ایران می بود احد زبان تشنیع او نمی کشاد  
 کلام مختصراً رقم مسطورگان الله له فی جمیع الامور کوبید که نشا هجوم ایرانیان برتر  
 تشنیع مرزای رفیع الشان یکی هندی زاد بودن آن بزرگوار و دیگر نسبت به  
 آن عالی مقدار است والا اگر این نامداران ایران دیار سیوداوار بر فلک نیم می  
 بر آورند و بسنج باطل السیر نظم او را بجا عجز میرسانند از عهد ابوالحسن رودکی سرفندی  
 تو را می که در جمیع کافه شعرای ایران و نوزانت تا این زمان احد از شعرای ایران  
 بنظرمی آید که در کلام او انواع لغزشها هم از رو محاوره و هم از بیت عروض قافیه  
 و غیره واقع شده باشد زهی انصاف که ایشانرا بگذارند و فقط با مرزا او برش نمایند  
 این گفتگوی درو حالی را بر سر مطلب آیم و گویم نقل ایراد مذکور از مردم ولایت بر  
 بیت مسطور از قیل چند آن استبعد بنود لکن عجب تمام از میر آزاد است که سر سر از  
 گذشته و متعرض جواب نگشته بلکه خود هم راه تعجب پیوده و تکثیر سواد اینها نموده جواب  
 با صواب از من نشیند و با انصاف کار بند شو محقق نماید که خوام گاشتن عشق  
 بمحاوره ندارد و استعمال هر دو لفظ بجای خود صحیح باشد و متنازع فیه نسبت

خوام بکاشتن بود و آن خود بمجاوره تعلق ندارد بلکه راجع بعقل و ناشی از علم است  
 و تعقیبش با خضار درین محل آنکه استعمال مذکور بنی بر استعاره تخیلیه است  
 و تعریفش آنکه استعاره تخیلیه است که فقط مشبه را ذکر کنند و چیزی از لوازم مشبه  
 برای آن ثابت نماید و این اثبات امر است که دلالت کند بر تشبیه مضمرا چنانکه ثابت  
 گوید سه تا تا شای دمانت کرد چیران غنچه را به شاخ گل دستی است در زیر زخندان  
 غنچه را به تشبیه کرده است شاعر غنچه را در دل خود شخص متخسیر و نکران بعلت  
 ملاحظه قصور خود از مشابهت و این محبوب و چیزی از لوازم مشبه به که آن گذشت  
 دست زیر زخندان است جهت او ثبت نموده چنانچه این بیت انوری سه

مرار نخو اهدا کند بود فعل مرکب	از ناخن محاق ابد چهره خسته باد
--------------------------------	--------------------------------

و در بیت مرزا طفل که مشبه است مذکور شده و مشبه به که باغبان پرست محذوف  
 گردیده و باره از لوازم که کاشتن و عصا بکف داشتن است مذکور شده و خوام را  
 به تخم و آفت را بعضا تشبیه داره و به شبه در اول وقوع هر دو بر زمین و در ثانی  
 اعتماد است و در حقیقت این بیت از ابیات بدیعیه مرز است لیکن بی انصافی و  
 ناتوان بینی راجع علاج نمیدانم که ایرانیان در کلام ملاحظه پور ترشیزی که استاد  
 مسلم البوث ایشان است و در کلام ابراهیم حرم را در نموده و عفو را کاشته

چه گویند بلکه خرام و تخم هر دو حسی اند و جرم و عفو عقلی اگر جرم بخوارج نیز مستعلق بود چه  
 او بنص فائده اشتم قلبه بدل تعلق دارد و آنچه قیل و رینجا گفته که عفو کاشتر  
 و جرم درودن ظهوری نیز از خرام کاشتن برزست لیکن حقانیت که خازبان  
 هر تصرف که در محاوره زبان خود کند مقلد از ادران مجال گفتگو تکست انتهی تقلید  
 صرف عایانه و جهود بخت ایسانه کار بسته به اصحاب بان اگر چه پیشوای شعر  
 باشند همچو عارف نامی شیخ نظامی و ولی کرامی شیخ سعدی شیرازی و خاقان  
 شروان زبان دانی افضل الدین خاقانی و آمدیکه تا زبان مضار سخنور حکیم  
 اوصد الدین انوری و امثال ایشان هرگز نمیتوانند که در محاوره تصرف کنند تا همچو  
 ظهوری و صایب چه رسد لیکن درین هر دو تشبیه که قرین اینم اصلا خلاف  
 محاوره نبود و نیز مرزا صایب آفتاب و طوفانرا که زوده و تاثیر کرده کشارا که گفته  
 اگر بارسانی بر صایب تاثیر اعتراض کند آفتاب خصوصاً طوفان و کره کشارا که  
 گفتن خلاف محاوره است و هرگز روا نبود بر فطرت خود خندیده باشند و اگر  
 عجیبه کذائیه شعرای ایرانیه و تورانیه و هندیه رسم زنداین و و ورق صغیر هم دو  
 وقت کبر انجامد و السلام علامن اتبع الهدی  
 قولها نواب بدرالاسلام خان بهادر فرزند گلان نواب نورالدین خان شهید <sup>عمده</sup>

محمد شاه پادشاه در شاه جهان آباد بامارت و ایالت بسیر میر و آخر بکو پا موفت  
و هما بجا بحق پوست مرقد شریف او هما بجات من کلام

بهر حالت کسی را مهمت محروم نگذرد | کفم کر بود حالی بوسه و ادم و سیاه را

انتهی میگویم که با وجود ادعای اینکه در هر امر داد تحقیق میدهم و انشعب عام

سکندری نخورد اینجا ورد و مقام غلطی فاحش کرده و آن اینکه وفات نواب محرم

در شاه جهان آباد واقع گشته تا بوقت او بکو پا مورده دفن کردند و مینی که بنام او

نوشته از کلام او نیت بلکه نیت مذکور در شام غریبان بنام سید امین از خان

خالص قوم است زمانه او مقدم بر زمان نواب این کتاب آوان تالیف تذکره بمطالع معترض <sup>لوده</sup>

در ترجمه نواب حافظ شیراز نوشته که حسان الهند میر آزاد انتخاب اشعار نواب

برنا جاتیان و خراباتیان حواله کرده چون کلام نواب پر از اقتباسات و تلمیحات

جز فاضل سخن رس کر از هره برگزیدنش باشد چون آزاد فی الغالب اسیرق

مضامین تازه بود از کلام نواب بسیر سر گذشت حیرت و چراغ دوزخ جذایان

از دیوان نواب که کجینه معرفت انتخاب کردم و نخواستم که معدوم از ان جو اینر بنا بهره

میشناسم بوی هر کان سخن سخنان هر | بکه ایزد داد قوت طبع نقاد را

انتهی میگویم که با وجود اعطای منصب حیدری به میر آزاد خود را فاضل نقاد سخن

و عارف کلام اهل تصوف قرار داده تفوق بر سایر آزاد جستن بر ما هر ان این فن  
 بیکوروشن است جمع چه نسبت است با رباب شهر و هتقاراء  
 در ترجمه اخیر و نوشته که امیر شیخ خود پیاده رفیق حج کعبه بجا آورد انتهی میگویم  
 که این محض غلط است که حضرت شیخ تا آخر حیات بطاهر از مدعی حرکت نغز نموده مگر  
 بطریق طی ارض که اولیاً الله را میباشد اتفاق حج افتاده و امیر همراه بود چنانچه از  
 طعوظات بزرگان حجت قدس در هم ظاهر است شاید که معترض طی ارض را  
 که اصطلاح صوفیه است پیاده رو تعبیر کرده

قول رافع کشمیری شاکر دطا ابو الحسن ساطع کشمیری بود و بانواب غمضام اول  
 خان دوران خان بهادر سیر میرد نواب اورا برین بیت سه هزار روپیه بخشید  
 کفتم چو کاس کرد اب همچنان خالیت | بان محیط گرم کر چه پشنا شده ام

انتهی میگویم که این عبارت بعینه از خزانه عامره است لیکن فرق همین است  
 است که دو هزار روپیه از طرف خود بر صد رافع اضافت کرده  
 در ترجمه همین شیخ برهان علی کهنیدی شاکر دمرزا فخر مکنین نوشته که در اوایل عاشر  
 تخلص میکرد اکنون بروزن تخلص سواد همین اختیار کرده است میگویم که لفظ  
 اکنون محض بجای است از آنکه اکنون نه از زمین نشانیست و نه از زمین مکانی

درین بیت زین خان کو کہ اگر پادشاہ آرام من نسید بدین پسرخ کفرام  
 ناستہ مراد بوزن در آورم نوشتہ کہ مضمون این شعر خوب است  
 ولیکن محاورہ آرام من خالی از غائبیت راحت بمن نمیدہد حقیر می پسندم  
 انتہی میگویم کہ اگر بجای راحت و صمت کفنی لایق پسند عالم شدہ  
 در ترجمہ سعدی شیرازی رحمہ اللہ علیہ نوشتہ کہ وی معاصر حضرت قدوۃ العارین  
 زبدۃ السالکین سلطان الاولیاء غوث الاعظم رضی اللہ عنہ است انتہی میگویم  
 کہ این سخن اصلاً سنی نداشتند معترض با وجود او حامی تحقیق پی بہ تحقیق بزودہ و شاید آنچه  
 در عالم سب و گلستان محرف خواندہ کہ شیخ عبدالقادر کیلانی رحمۃ اللہ علیہ را  
 دیدم کہ رو بہ حصار حرم بناوہ ہمی گفت آجہ بران عمل نمودہ حالانکہ اجماع محققین  
 صوفیہ و اہل تواریخ برین است کہ وفات حضرت محبوبیت ماب <sup>۵۶۲</sup> در سن ۵۶۲  
 و شصت و دو ہجرت چنانچہ این بیت مشہورہ بران ولالت دارد

سنینش کامل و عاشق تولد	وفاتش در آن معشوق ابلہ
------------------------	------------------------

وفات شیخ سعدی در سن ششصد و نود و یک است چنانچہ در سترانہ عامرہ  
 ازین مصراع ایمای تاریخ و فاتش نمودہ مع زخاصان بودزان تاریخ نشد خاص  
 و عمر شیخ وقت وفات پیش بعضی کیسہ دودہ سال بودہ درین صورت ولادت

شیخ پس از وفات آنحضرت بعد نوزده سال و چند ماه واقع گشته و نزد بعضی است  
 حیات شیخ یکصد و دو سال است چنانچه صاحب آنکده فارس بدان تصریح  
 کرده حیث قال که دولت شاه مرقند نوشته که جناب شیخ صد و دو سال  
 عمر کرده بعد از دوازده سالگی در دارالعلم شیراز و بلاد مختلفه تحصیل علوم  
 برداخته و سی سال سیاحت مشغول و تحصیل معارف میکرده و سی سال در  
 خارج شهر و رقبه خود که بحیث خود ساخته عمارتی بسیار عالی مشتمل بر طاق و دروازه  
 مرغش که با کیوان همسری و بار و نه جان دم از برابری میزدانز و اختیاری  
 و عبادت پروردگار مشغول بوده انتهی پس معاصر بودن از کجاست شد و در شرح صحیح  
 کهستان هم لفظ ویدیم نیت بلکه دیدند یا شنیدم نظر رسید  
 درین بیت مرزار رفیع سودا <sup>ساختم</sup> از حال دل آگاه و یار از دست رفت  
 کرده ام کاری بنادانی که کار از دست <sup>رفت</sup> نوشته که ساختن در اکثر صنعت  
 چیزی اطلاق کنند لهذا اگر دش بجای ساتم اولی بود و تکرار لفظ قبایلی  
 ندارد انتهی میگویم که ساختن بمعنی کردن بسیار آمده و تکرار لفظ بلا ضرورت  
 معیوبست اوجی نظیری راست <sup>س</sup> ساغر بغیر داد و زرنشکم خواب <sup>ساخت</sup>  
 آتش بدیگری زد و مار را کباب ساخت

درین بیت شوکت بخاری است ز جوش کریمه ما کا هواره بیابست

بیاض دیده آهوست شیردایه ما، نوشته که مولوی آزاد گوید که دیده

بیاض ندارد بلکه نام سیاه میباشد راقم حروف گوید بچشم که دیده آهوی از زمین

ولایت بیاض داشته باشد پس آهوان بند را بر غزالان دیگر اقلیم و تاس

توان کرد انتهی سیکویم که معترض معنی بیت شوکت و عبارت آزاد اصلاً نفهمیده

توجیه بجا کرده آفرین بر سخن فیهی و دعوی نقادی او باید دست که معنی بیت شوکت

اینست که از جوش کریمه ما کا هواره بقرار است از آنکه شیردایه ما بمنزله بیاض دیده

آهوست که آن ناپید است و میر آزاد تفسیر قول او میکند نه ازین فقهه اعتراض بر قول او

این بیت است چه تو چو شمع کریمه و خنده شده است کار خود خنده بعبادت تو

کریمه بروز کار خود که در تذکره اشکده عجم نام اهل شیراز است معترض از آن

بنام شعله سید محمد اردستانی گذاشته

در ترجمه مرزا محمد علی صایب بوقار قام بعضی ابیات التزام مردک و چشم

این عبارت گذاشته که روشن خاطر بلند نظران و الا که هر باد که از مرزا اینغزل

بصفت التزام چشم و مردک است و هفت بیت پاکیزه دیده شد اگر مصنف

قدر شناسان باشد گوید که هر بیت از اینغزل در سرور این امام اهل سخن توفیق و قیاس



انتهی میگویم که در غزلیات بداعت آیات مرزا این غزل رتبه ندارد که بذریعہ آن از طرف معترض استحقاق امامت پیدا کند چنانکه سفت بیت ازان تحریری باید

مردمک را سیر کن در حلقه چشم نگاه	گردیدی در میان جرکه آهوی تبار
خیمه لیلی است در دشت بیاض آن مردک	یا ز ناف روز روشن شد دل آشکار
مردمک چون خانه لعه است و فرکان جان	کز برای سجده اش صف بست انداز برنگار
بود اگر چه سیلیمان از پروبال پر	مردمک دارد ز نور خویش خیز زنگار
در سواد چشم او بنگر نگاه گرم	گردیدی برق درابر سباه نو بهار
کرده از یک ستمین صد دست فرکانش بر	تا یقین چشم سستش هر طرف بی اختیار
این غزل صایب با قبایل سلیمان زمان	از زبان خانه سحر آفرین شد آشکار

مولانا کابلی شیناپوری التزام شتر و حجره که کچی بادیکری کمال نباین دارد در هر عصر کرده قصیده طولانی نهایت فصاحت و لطافت کعبه هر آینه نظر بانصاف معترض امام ائمه اهل سخن خواهد بود و سفت بتغیث این است

مراغی است شتر بار با بجره تن	شتر دلی کنم عنتم کجا و جبهه تن
کزیم از شتران سپهر و حجره خاک	که حجره راست شترهای مست بر آ
چه نقش سپ و شتر بر جدار حجره کنی	شتر بسند که این حجره نیست جای وطن

کجاری شتر و حجره درومی که بود	شتر جنازه زمین حجره رخت حجره کفر
شتر بهره مران یادکن ز حجره کور	که حجره چون شتر مست باز کرده دگر
بند بر شتر حص رخت حجره جسم	که رخت حجره کرانت و اشتر آستن
درون حجره نشین زین شتر بر اس مین	برون حجره شتر مست و ساربان دشمن

قولی روشن خاطر باد که از کلام دلگشای این خاتم رسل ثلاثه شعر آنچه درین کتاب  
 نوشته شد انتخاب یکدیگر است و مرزا اصایب سوای استادی فن سخن  
 در طریقت و حقیقت نیز مذاقی داشت و بفرست چنان معلوم میشود که بیگ  
 صاحب نسبت بود و انتهی میگویم که اطلاق رابع رسل بر مرزا با اتباع بعضی اختراع  
 خاتم رسل ثلاثه از طرف خود و استشهاد آن در ترجمه انواری باین دو بیت میآید

در شریعتن پیمیرانند

قولیت که جملگی برانند

فردوسی و انوری و سعدی

هر چند که لابنی بعدی

که از مصراع اخیرش بوی کفر می آید از این تدبیر بعید است و انکه مرزا را عارف کامل  
 صاحب دل قرار داده محض سفاکت است از آنکه در دانستن مسایل تصوف و اشرف  
 مذاق صوفیان تفادات بسیار است مرزا اگر چه در بعضی جا معتقد عرفان سخن بنظر آید  
 گفته است اما محقق نیست که مذہب اهل تشیع داشت چنانچه صاحب مرآة العیال

در رجمه اش نوشته که وی در عنوان شهاب بر سر تجارت بکلمه مستطاب  
 رسیده بلازمت صاحب قرآن با شرف کشت لیکن بسبب حب الوطن بخت جاه  
 نپرداخت و جندی با ظفر خان حسن سبزواری که از جمله امرای عالیشان بود بنا  
 اتحاد مذیب صحبتش برار کردید انتهی و این بیت او هم بران دلالت دارد  
 اعتبارات جهان از درم دوینار است فلس گر برتن مانسبے بود مردار است  
 که در مذیب شان مایه بی فلس حرامست خلافاً للجمهور کما فی الرسالة الصیدیه  
 و آنکه تعریف حسن بیانی بلفظ معانی مرزایکند در آن هیچ سنگ نیست و او  
 مسلم البشوت شعرائی زمان و مقتدای بلغای دور است اما بسبب زیاده گوئی  
 کلامش سست و بلند واقع شده چنانچه از وصل و اعتراض تاج الامرای مابعد واضح گردد  
 درین بیت صداقت محمد ماه کنجای سه پس از مردن کین و آبر بود کافی حد کن  
 که نگذارو هوای لعل او از من بخر نامی با نوشته که در مصراع اولی بجلدی پس از  
 مردن اگر پس از مرگم خوانده شود در نظر حقیر درست ترمی نماید چه اضافت  
 مرگ بسوی قایل ضرورت انتهی است که گویم که مراد از مردن مردن قائل  
 است بقرینه لفظ از من بخر نامی پس حاجت اصلاح نیست  
 در بیت صهبایر عبد الباقی از اولاد خواهد بود در پشتی قدس سره

چون توان پیرین آسے بیرون : حاسلے خلع بدن خواهد کرد  
 گفته که مصرع دوم اگر چنین خوانند احسن باشد مع جان مانرک بدن خواهد کرد  
 انتہی میگویم که معترض معنی بیت نفهمیده حمل بر ظاهر کرد و معنی این است که خطا  
 بسوی حق عمل مجده کرده میگوید که اگر تو این تعینات امکاینه را که در آن خود را مخفی  
 بگذاری و بر منصفه ظهور جلوه فرمائی عالم که عبارت از همان تعینات امکاینه است  
 خلع بدن خواهد کرد ای مکتم بهم خواهد رفت چه ظهور عالم موقوف بر بدنت  
 خواه لطیف باشد خواه کثیف چنانکه سعدی علیه الرحمہ میفرماید

چو سلطان وحدت علم بر کشد	جهان سر بجیب عدم در کشد
--------------------------	-------------------------

قول میر طغیلا محمد بگرامی بعد تحصیل علوم در بگرام رنگ اقامت ریخت  
 گاه گاه بطرف کجرات و کشمیر و دیگر جاها بطریق تفرج میرفت و زود مراجعت  
 میکرد قریب هفتاد سال سنند تدریس را آرایش داد و در سن احد و خمیسز  
 و مائیه و الف در بگرام رحلت یافت انتہی میگویم که میر که از سادات اترک و لیس  
 اعمال آکره است همانجا در سن ثلث و سبعین و الف متولد شد و در سن پانزده  
 سالگی بار او تحصیل علم از مولد خود بگرام رسید و از فضیلتی کرام و علما جوار  
 تحصیل پرداخت و بعد تمیز و تحصیل در بگرام طرح اقامت انداخت و چون که عمر

میرفتاد و نه سال شد پس بعد سفرهای متوالیه و انقضای ایام تحصیل از کجا بقا  
 سال برسند تدریس شست و اگر از هفتاد سال مدت عمر اراده کرده باشند  
 پس بجای آن قریب هشتاد سال نوشتی بود - در ترجمه عالی نوشته که در حیدرآباد  
 زیاده از دو هزاره هزار سجد واقع است انتهى - میگویم که این خلاف واقع است  
 چه تحقیق پیوسته که در اینجا زیاده از هفتصد سجد نیست درین بیت میر عبدلولی  
 سه ز پاک بینی آینه سخت حیرانم یا که بید رنگ کند در کنار خوبان را میگوید که  
 حقیر بجای پاک بینی پاکبازی و بجای بید رنگ بی حجاب اولی میدانم انتهى میگویم که  
 لفظ پاکبازی را با آینه مناسبتی نیست و پاک بینی مناسبت تمام دارد و بخت عدم  
 مانع بید رنگی هم ثابت است پس اصلاح نازیباست و در صورت تسلیم مناسبت پاک  
 با آینه ترجیح بلامرغ است و درین بیت عزلت سه عقوبت سفله زردار را منفر  
 سازد بزرگ شمع سرکش تر بود از قطع بینی با نوشته که این شعر اگر چه خوب است اما  
 بینی نسبت بشمع غرابی دارد انتهى میگویم که هر گاه شعر اشع را شخصی فرود آید با  
 و سرو پارای او ثابت میکنند اگر بینی هم ثابت نمایند خلی ندارد چنانکه مرزا  
 درین بیت شمع را شخصی قرار داده است  
 شمع میگوید با این رزم با سوز و کداز سر بریدن پیش این سگین دلان کل حیدر

پس در بیت عنایت مراد از بینی کل نمرع باشد که مانع روشنی میشود بعد دفع آن  
 بلند میگردد درین بیت عین صفا **ه** یافتم در گذری نقش کف پایش را چون <sup>شامل</sup>  
 رخ خود یافت ام جایش را مینویسد که حقیر میگویم که گذر معنی گذرگاه میامده لاجرم  
 اگر جهان گویند بهتر باشد ع یافتم بر سره نقش کف پایش را انتهی میگویم که  
 لفظ گذر اینجا معنی گذرگاه نیست و معنی امیت که یافتم در وقت گذر خود از گذر <sup>نقش</sup>  
 کف پایش را پس حاجت تبدیل نباشد

درین رباعی امیر علاء الملک **ه** شب چشم تو بر بسز کل خواب کنی

زلف تو روز سیر مهاب کند **ه** روزا هر کس بسوی محراب آرد  
 جز چشم تو گوشت به محراب کند **ه** میگوید که حقیر گویم که باندک تبدیل  
 مصراع ثالث رباعی فصیح تر میشود هر کس سوی محراب رخ خود آرد  
 انتهی میگویم که مصراع امیر بهتر است از تلاشش آن حقیر از آنکه در لفظ رخ خود  
 بسبب اجتماع دو خای معجزه ثانی است و لفظ خود را بد

درین بیت عاقل منور خان **ه** روزا هر که تخصیص ارم طاعت میخواهد  
 خادما کار ساز از کسی شوت میخواهد میگوید که مصراع اول اگر چنین خوانند  
 و پسند خیر است ع روزا هر که جنت محنت طاعت نمیخواهد

انتہی میگویم کہ لفظ تحصیل در مصراع عاقل شدہ برجاست از آنکہ تحصیل جنت  
 از خدا محتاج طاعت نیست زیرا کہ حق سبحانہ در کار سازی از کسی رشوت  
 نیکرود و در مصراع اصلاحی معترض لفظ تحصیل را مقدر باید گرفت و ظاہر است  
 کہ در اینجا اطہار از افعال افضل باشد پس حاجت اصلاح نیست  
 در ترجمہ شاہ ناصر علی قدس سرہ نگاشتنہ کہ جرات پرداز عرض میگویم کہ شیخ با  
 والا فطرتی و تیزی ذہن کہ عالمی در وصف آن طب اللسان اند شوق تقلید  
 اہل لسان و تتبع کلام فیض آئین ائمہ سخن در سر گذشت چنانکہ از اسلوب اشعار  
 پیداست و از جملہ ائمہ سخن آنکہ عالمی خوشتر پسین خرمین کمال اوست را بر  
 ثلثہ اشعار از اصایب باشد و چون شیخ بی سخت کار فرمودہ بدو نکر ویدہ بود  
 بلکہ چون سید اورا پیغمبری دیار سخن سنجی مسلم نہ داشت از کلام فیض انتظام  
 ہرگز استفادہ نکرد لاجرم چیز بارو مستور ماند انتہی میگویم کہ معترض تشدید شاہ  
 ناصر علی بامید کذاب با وجو اعتراف خویش در ترجمہ او باین عبارت کہ وہ  
 قصبہ کچی باشاہ حمید الدین مجذوب بر چورہ کوہ ہرنا یاب خدا دانی بدست  
 و تشبیہ صایب با پیغمبر خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم دادہ بیہودہ  
 سرانی کردہ از خدا دت و جاوہ تین با پیرون نہادہ با ایگر خود در ترجمہ

مانع ازین تشبیهات شده فکر علامت آری ه

بر بلندان سخن بسوی خود است	لقب بروی ملک برو خود است
----------------------------	--------------------------

درین بیت غالب شیخ اسدالله ه روز محشر عبارت است ماب

دامن بو تراب میخواهد میگوید که مصراع اول بدین طوری شروع کرد عصیان بر روز

پسندین حقیر است انتهى میگویم که در مصراع غالب غلطی نظر نمی آید تا

محتاج اصلاح کرد و بالتی لفظ بر روز محشر با طهار اضافت ثقیل است اگر

اصلاح چنین بودی که مع روز محشر عبارت عصیانم پسندیده فصاحتی

درین بیت مطیعا از تبارزه عباس آباد اصفهان ه عندلیب چمن چا

گریبان توام چشم بر رخه دیوار گلستانم بیت نوشته که مولوی آزاد

مصراع دوم چنین اولی میداند مع چشم بر رخه دیوار گلستان توام ه حقیقال

مطیعا را خوشتر میدانم امید که یاران غور کرده میان ما اوصاف دهند

انتهی میگویم که بر ما هر آن سخن مخفی نیست که رتبه مطلع از دیگر ابیات بلند تر است

و چون که آزاد فرد را مطلع ساخته و مضمون آنرا نوعی تنازکی بسته البته حق بجانب است

درین بیت استغنی کثیری ه درین چمن همیگانه هم اند ولی باز بلبل سخن

اشنا بکوش آمد گفته که حقیرا مصراع اول بدینگونه دلبنده است مع درین چمن



همه بیکانه صورت اندولی : انتهی میگویم که هم معنی شهید گرفته و انتهای بیکانه صورت  
 و معنی بهرست از بیکانه صورت فقط پس تبدیل بلفظ صورت زاید است  
 قول اول ناصر نواب نظام الدوله ناصر حیک شهید انتهی میگویم که این طرف  
 غفلت است که با وصف بودن ترجمه نواب ناصر حیک شهید متخلص بافتاب  
 در حرف الالف با نام نامی او در حرف النون رقم کرده بعضی ابیات تاریخ  
 شهادتش در هر دو ترجمه داخل نموده اگر تخلص ناصر با رقم نام و الالیش در حرف  
 باعث شده بایستی که احوال نورالدین محمد خان که انور دول و موسویجان که معر  
 فطرت و موسوی و تاج الامرا که ماجد و حسین تخلص دارند مکرر آورده  
 ادین بیت واجب میر اسان قنوجی سه در جهان واجب مرا اسنا  
 عشرت مفت میت : تا جگر صد پاره کردم طره ها بر سر زدم : گفته که مصرع دوم  
 این شعر در نظر حقیر چنین اولی است ع جا ک کردم تادل پر خون کلی بر سر زدم  
 انتهی میگویم که بر سر زدن طره های جگر صد پاره تمثیلی است صحیح که حاجت تبدیل ندارد  
 در ترجمه وحشت محمد ثنائی نوشته که او مرد شوخ مزاج بود خوشگو گوید که وحشت  
 برین مصرع شیخ ناصر علی ع چیز نکند بدینست آنهم ما یم : رو بروی شیخ  
 اعتراض کرد و گفت که چیز بدینی عضو مخصوص اندام نهانی زمان میباشند